

از دیار آشتی



فریدون مشیری، شاعر مهربانی‌ها، ناچار نگاهی مهربانانه به انسان و عاقبتش روی زمین دارد. او با آگاهی از شرارت‌ها و جنگ‌افروزی‌ها و قدرت‌طلبی‌های انسان، همچنان به اعجاز انسان امید دارد. بر این باور است که انسان می‌تواند انسان باشد و آدمیت را از نوزنده کند. شعر «نسمی از دیار آشتی» نخستین شعر از کتاب «از دیار آشتی» است که در سال ۱۳۷۱ منتشر شد و گویا آن روح آشتی‌جوی شاعر است...

نوایی هم‌آهنگ با باران



«نوایی هم‌آهنگ با باران» مجموعه‌شعری است که پس از مرگ مشیری در سال ۸۴ چاپ شد. شعرهای این مجموعه هیچ‌گاه در زمان حیات شاعر مجال نشر نیافتند و تنها پس از مرگ وی بود که اشعار منتشر نشده مشیری چاپ شدند. در یکی از شعرها می‌خوانیم: چه روزگار بدی، هر قدم که می‌گذری / دو نوجوان مسلسل به دست ایستاده است / ز چار سوی جهان، هر خبر ز نوع بشر / برادری که به تیر برادر افتاده است...

دشت بنفشه

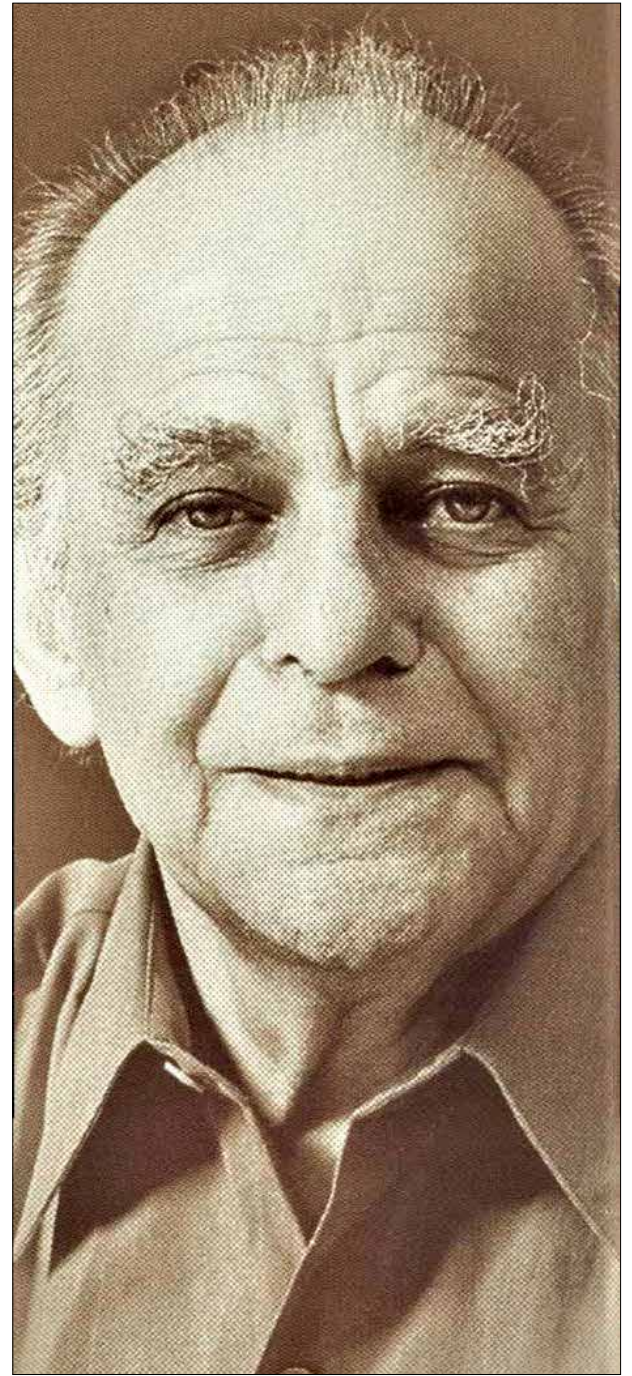


«دشت بنفشه» مجموعه دوبیتی و رباعی‌های فریدون مشیری است که در سال ۹۳ منتشر شده است. مشیری در سبک‌های کلاسیک از جمله دوبیتی و رباعی و چهارپاره تبحر داشت و شعرهای بسیاری در این قالب‌ها سرود: گفتی چه دلگشا است / گفتی که با صفات از این نوبهار چیست؟ / گفتی جمال دوست، بسی باصفا تر است....

مضامین ساده و نقش پررنگ عاطفه. در کنار این ویژگی‌ها، مهارت مشیری در پرداخت موسیقی شعر نیز به آشنایی شعر او با ذهن مخاطب کمک کرده، و اینها رموزی است که او را شاعری پرمخاطب، همه‌خوان و همه‌فهم نزد عموم مردم کرده است.

مشیری در اظهارنظری که سال ۱۳۳۴ درباره شعر آزاد یا سپید کرده، از مواجهه‌اش با شعر سپید چنین گفته است: «من شعر بدون وزن یا غیرموزون را شعر نمی‌دانم، که نثر بسیار زیبایی می‌دانم... با تمام کسانی که شعر بی‌وزن می‌گویند، این اختلاف سلیقه را دارم که راه زیادی نیست که شما این وزن را بپذیرید. احتمال دارد یک مقدار به‌نظرتان سخت بیاید؛ این طور نیست؛ از ساده شروع کنید، هم لذت‌بخش تر است و هم در ذهن همه می‌ماند و مردم به‌خاطر وزنش آن را به یاد می‌آورند.» او ایایی ندارد از اینکه بگوید شعرش به‌عنوان یک پدیدار هنری به جای مواجهه با امکانات شعری و ادبیات از ابتدا در مواجهه با سلیقه مخاطب عام است که سروده می‌شود.

موضع‌گیری مشیری درباره شعر سپید و ساده‌کردن مسئله در حد پذیرش وزن زمانی که شعر سپید برای تداوم حیات خود ناچار به روبه‌رو شدن با خیل انتقاد و حتی سرکوب دانشگاهیان و ادبای سنتی بود، شاید چندان تند هم نباشد اما مواضع او در سال‌های ابتدایی شکل‌گیری جریان‌های نو در شعر فارسی با نظراتش در دهه هفتاد متفاوت است و هنوز هم از پی‌دهه‌ها با وضعیت شعر در ایران، انطباق دارد. مشیری درباره شعر دهه شصت و هفتاد می‌گوید: «به‌نظر می‌رسد آن حرکت عظیم و جریان‌پروری که چند دهه جاری و ساری بود و به اعتقاد من دوره درخشانی از شعر پارسی را در برمی‌گرفت، اینک دیرزمانی است با آهستگی و کندی می‌گذرد و به آن جوشش و پویایی سال‌های گذشته نیست. نه تنها شعر، که ترانه هم چنین سرنوشتی را دارد... زمانی چاپ یک شعر در یک مجله معتبر برای سراینده‌اش آرزویی بود و اینک برای بسیاری از خوانندگان، چاپ نشدن این جملات پراکنده، آرزویی شده است... من آنچه را که امروز چاپ می‌شود، نفی یا انکار نمی‌کنم؛ تنها حرفم این است که این دهه به پرباری دهه‌های سی تا چهل و چهل تا پنجاه و حتی پنجاه تا شصت، نبوده است.» فریدون مشیری را به‌دلیل هم‌زمانی انتشار اشعارش با کودتای ۲۸ مرداد در خیل شاعران نسل پساکودتا می‌شمرند، و چون به طبقه اشراف تعلق داشت و اشعار اجتماعی و سیاسی‌اش، ملایم، غیرانتقادی و منفعلانه بود، منتقدان به او «شاعر بورژوا» نیز می‌گویند. باین همه، نمی‌توان آن دسته از اشعار وطن‌دوستانه او را که متأثر از اجراهای قوی خوانندگان و موسیقی‌دانان بزرگ بر قوتشان افزوده شد، نادیده گرفت. از میان اشعار وطن‌خواهانه او حتی آنهایی که پای‌شان به موسیقی نرسیده، بعضی چنان جاندار هستند که می‌توان بارها خواندشان؛ مانند شعر «ریشه در خاک» که مشیری در پاسخ به دعوت دوستی به جلای وطن، سروده و همچنان از پس سال‌ها می‌توان آن را بارها خواند و خواند: من اینجا، عاشق این خاک، اگر آلوده یا پاک / من اینجا تا نفس باقی است، می‌مانم / من از اینجا چه می‌خواهم، نمی‌دانم / امید روشنائی گرچه در این تیرگی‌ها نیست / من اینجا باز در این دشت خشک تشنه می‌رانم / من اینجا روزی آخر از دل این خاک با دست تهی گل برمی‌افشانم / من اینجا روزی آخر از سبتیغ کوه چون خورشید سرود فتح می‌خوانم...



مشیری بیشتر شاعر نسل جوان و قشری از جامعه است که بیشتر روحیه رمانتیک دارند. مواجهه پرمهر مخاطب با بعضی اشعار عاشقانه فریدون مشیری، نام آنها را به شکلی آیکونیک با نام او مترادف کرده است

اشک در چشم تو لرزید، ماه بر عشق تو خندید...

و وعده‌ی شکفتن دوباره یک عشق دیوانه‌وار که مخاطب را به تب‌وتاب انداخته، تبدیل می‌شود به انفعال عاشق با کنشی که در نوستالژی خلاصه می‌شود:

یادم آید که: دگر از تو جوابی نشنیدم پای در دامن اندوه کشیدم.

نه گسستم، نه رمیدم.

رفت در ظلمت غم، آن شب و شب‌های دگر هم،

نه گرفتی دگر از عاشق آزاده خبر هم،

نه کنی دیگر از آن کوچه گذر هم...

بی‌تو، اما، به چه حالی من از آن کوچه گذشتم...

و عاشق با عبوری کوتاه از این مکان زمانمند، از عشقی که هنوز آن را دیوانه‌وار می‌خواند هم با چاشنی کمی حسرت، عبور می‌کند.

شمس لنگرودی درباره مشیری و شعرش می‌گوید: «مشیری، شاعر توده‌های شعر خوان و شعرش ساده است.» عامل نفوذ اشعار مشیری به فرهنگ عامه همان‌طور که شمس روی «سادگی شعر» او تاکید می‌کند، فقط سادگی زبان او نیست و ترکیبی است از ساده‌نویسی، دایره واژگان محدود و آشنادزایی‌شده در بسیاری از اشعارش، آرایه‌ها، تصاویر و تعابیر آسان‌یاب، به‌کار بردن اندیشه و